

«ساقی نامه» خواجه با «ساقی نامه» حافظ

«ساقی نامه در ادبیات فارسی و ترکی عنوان عمومی منظومه‌هایی است از نوع خمربه و غالباً به بحر متقارب که مشتمل اند بر ابیاتی خطاب به ساقی و اشعاری در بیان ناپایداری دنیا و ضرورت اعتنای عمر.» این بهترین و کوتاهترین تعریفی است که در باره «ساقی نامه» در دایرة المعارف فارسی به سرپرستی شادروان دکتر غلامحسین مصاحب نوشته‌اند. اما به دنبال این مطلب چنین آورده‌اند که قدیمترین ساقی نامه مستقل موجود فارسی منسوب است به خواجه حافظ که البته این سخن درست نیست و تناقض دارد با آنچه به دنبال آن می‌خوانیم که حافظ در نظم ساقی نامه به نظامی گنجوی (و به تقلید او امیر خسرو دهلوی) نظر داشته است و ساقی نامه خواجه کرمانی «تا حدی مورد توجه و تقلید او (حافظ) بوده است» چنان که می‌دانیم حافظ البته مقلد هیچ شاعری نبوده و اگر مضمونی یا نکته‌ای از شاعری گرفته به مراتب بهتر از وی ساخته و پرداخته و چنان رنگ و روی و جان و روانی بدان بخشیده که شعر اصلی را از رونق و رواج انداخته است. در مورد ساقی نامه نیز چنان که گذشت از نظر موضوع چه خواجه و چه حافظ هیچ یک پیشرو و مبتکر به شمار نمی‌روند و در این مورد هر دو از نظامی سرمشق گرفته‌اند؛ همان نظامی که حافظ در باره او فرماید:

چو سلک در خوشاب است شعر نغز تو حافظ که گاه لطف سبق می‌برد ز نظم نظامی
زنده یاد استاد پرویز خانلری نوشته است: «می‌دانیم که در سرودن این گونه شعر که

بعدها به ساقی‌نامه شهرت یافت و نوعی از انواع شعر فارسی شمرده شد نظامی تقدم دارد و او در دو منظومه خود که در بحر متقارب است این شیوه را در پیش گرفت. به این طریق که در شرفنامه سرفصل هر مطلب را دو بیت خطاب به ساقی قرار داده و با عبارت «بیا ساقی» شروع کرده است و در منظومه دیگر او یعنی اقبالنامه همین روش در خطاب به مغنی به کار رفته است.^۱»

پیش از آنکه در باره شیوه ساقی‌نامه‌سرانی خواجو و حافظ سخن گوئیم باید یاد آور شوم که بعد از حافظ دیگر شاعران، مانند جامی و هاتفی به نظم ساقی‌نامه‌های مستقل پرداخته‌اند و ساقی‌نامه‌های قاسم گنابادی و ظهوری ترشیزی (در چهار هزار بیت) و پرتوی شهرت فراوان یافته است. چنان که تذکره خاصی در این باره سراغ داریم به نام تذکره میخانه تألیف عبدالنبی فخرالزمانی مشتمل بر شرح حال و نمونه اشعار ساقی‌نامه‌سرایان. شمار این ساقی‌نامه‌ها را بیش از ۱۲۵ یاد کرده‌اند که در آنها: «شیوه ساقی‌نامه حافظ مورد تقلید واقع شده است. یعنی غیر از ابیاتی در خطاب به ساقی و مغنی، غالباً اشعاری نیز در وصف شراب می‌آورند و سپس تخلص به یاد و نام ممدوح می‌کنند.^۲»

برویم بر سر اسکندرنامه نظامی. این اسکندرنامه از نظر موضوع در واقع قسمتی از شاهنامه را تشکیل می‌دهد و از این روی: «نظامی بنا بر ابیاتی که در اسکندرنامه می‌بینیم در نظم این داستان قصد پیروی از فردوسی داشت و در حقیقت کار خود را دنباله کار آن استاد در داستان اسکندر از شاهنامه قرار داد.^۳» چنان که اشاره شد، نظامی نخستین بخش اسکندرنامه را شرفنامه و دومین را اقبالنامه نامیده است. شرفنامه داستان اسکندر مقدونی را در بر می‌گیرد؛ از هنگام زادن تا کشورگشاییها و بازگشت وی به روم. در اقبالنامه سخن از پیامبری اسکندر در میان است و دانش و حکمت و نشست و برخاست وی با حکیمان و پایان زندگانی آن جهانگیر و این دانایان.

در شرفنامه در آغاز داستان یعنی پس از بیان «در سابقه نظم شرفنامه» و «تمثیل اندرین معنی» می‌رسیم به عنوان «در حسب حال و انجام روزگار ساقی‌نامه»: بیا ساقی آن می‌نشان ده مرا / از آن داروی بیهوشان ده مرا / بدان داروی تلخ بیهوش کنم / مگر خویشتن را فراموش کنم؟. مرحوم حسن وحید دستگردی طابع و شارح معروف خمه نظامی پس از نقل این شعرها نکته‌ای دلنشین آورده است: «در آغاز هر قسمت از افسانه از اول تا آخر کتاب دو بیت ساقی‌نامه و چند بیت اندرز دیده می‌شود و گوئی پس از هر افسانه حکیم از گفتار خسته و

فرسوده شده برای دفع خستگی از ساقی روحانی باده نشاط می طلبد.»

در اقبالنامه چنین عنوانی آمده است: «در اینکه چرا اسکندر را ذوالقرنین گویند، معنی نامه:» بساز ای معنی ره دلپسند / بر او تار این ارغنون بلند / رهی کان ز محنت رهائی دهد / به تاریک شب روشنائی دهد. مرحوم وحید در حاشیه نوشته است: «در خردنامه اقبالنامه [سرآغاز هر داستان به جای ساقی نامه معنی نامه است. دو بیت: ای معنی براو تا روزه های ارغنون بلند آواز این نامه راهی بساز و سرودی بنواز که جان ما را از رنج و محنت رهائی داده و در شب تاریک غم از شادی روشنائی بخش شود.^۵»

در داستان همای و همایون از خواجوی کرمانی^۶ ذیل عنوان «در سبب به نظم آوردن این قصه، شاعر اشاره می کند به اینکه پادشاهان در هر جای گنج نهادند و رفتند و «تو این داستان را یکی گنج ساز^۷». پس اگر موضوع منظومه ای مانند همای و همایون از نوع سرگذشت «پادشاهان» باشد ناگزیر داستان آنان نیز از نظر موضوع با شاهنامه فردوسی ارتباط می یابد و در واقع قسمتی از «ادبیات شاهنامه ای» را تشکیل می دهد و پیداست که در این حال منظومه همان وزن شاهنامه یعنی بحر متقارب را می پذیرد؛ همان وزنی که اسکندرنامه نظامی (شرفنامه، اقبالنامه) را در خود جای داده است و چون ساقی نامه نخست در اسکندرنامه جلوه کرده طبیعی است که خواجو در همای و همایون نیز پای ساقی را به میان کشد.

نخستین ویژگی ساقی نامه که هنگام خواندنش به چشم می خورد توجه خواجو به صنایع لفظی است که این مطلب شامل غزلهای او نیز می گردد به خصوص صنعت تجنیس که خواجو شیفته آن است و چنان که برشمرده ام در ساقی نامه خواجو نزدیک به صد جناس می توان یافت که ساده ترین و دلپذیرترین آنها از این دست است: عالم (جهان) علم (درفش) - دمدام، دم - منوچهر چهر - سیاوش وش - درد (به ضم اول) و درد (به فتح اول) - آس مان (مانند آس) و آسمان. این مایه توجه به صنعت بدیعی باعث شده است که هنگام خواندن ساقی نامه خواجو دست کم در یک چهارم موارد اندکی مکث و تأمل روا داریم تا بتوانیم به عمق معنی و ریزه کاریهای بیت پی بریم و لذت کامل حاصل کنیم. عده ابیات ساقی نامه خواجو ۹۰ است.

مثنوی «ساقی نامه» حافظ که آن نیز در بحر متقارب است در دیوان حافظ چاپ زنده یاد استاد خانلری در چهار قسمت آمده است: نخست ساقی نامه در ۳۰ بیت، سپس مدح معدوح در ۷ بیت سپس نگرانی نمودن از «فتنه روزگار» در ۵ بیت و آنگاه «معنی نامه» در ۱۴ بیت و در

مجموع ۵۶ بیت که در پاره‌ای از چابها این شماره را از ۲۵۰ هم گذرانده‌اند. چنان که اشاره شد دکتر خانلری نوشته است: «حافظ در مثنوی «ساقی‌نامه» به آثار هر دو سلف خود نظر داشته اما گمان می‌رود که توجه او بیشتر به نظامی بوده است چنان که در غزلیات خود نیز بیش از یک بار از نظامی نام برده است و در بعضی تعبیرات او هم، این توجه و تأثر نمایان است^۱» یا وجود این باید عرض کنم که در بیت پنجم از بخش دوم «ساقی‌نامه» همان چاپ اشارتی صریح به منظومه‌های و همایون خواجو دیده می‌شود: الا ای همای همایون نظر / خجسته سروش مبارک خبر.

در ساقی‌نامه حافظ بر خلاف ساقی‌نامه خواجو صنعت‌های لفظی چندان به چشم نمی‌خورد و صنعت تجنیس بیش از سه چهار بار به کار نرفته است و شعرهایش دارای همان روانی و روانی و شیوایی و به همان طرز و شیوه بی‌مانندی است که در غزلهایش سراغ داریم. گفتیم که یکی از خصایص ساقی‌نامه‌ها اشتغال آنها است بر «اشعاری در بیان ناپایداری دنیا و ضرورت اغتنام عمر». باید بدین سخن افزود که این نیز یکی از تأثیرات مهم شاهنامه فردوسی در دیگر حماسه‌هایی است که پس از او ساخته و پرداخته‌اند، از اسکندرنامه نظامی گرفته تا شهنشاه‌نامه صبا، مرادم پیام بزرگ فرزانه طوس است.

این پیام آن است که ای مردم سرگذشت و زندگانی شاهان و بزرگان ایران و توران باستان را خواندید و شنیدید و دیدید که آنان پیوسته غرق در ناز و نعمت به سر می‌بردند و کلاه‌داری و آئین سروری را نیک می‌دانستند. اما سرانجام آنچه داشتند گذاشتند و گذشتند و با خود به گور نبردند خردلی. پس، از کار آنان پند گیرید و عبرت بیاموزید و به مال و جلال خویش غره مشوید و فرصت را غنیمت شمیرید که پایان کارها مرگ است و به قول حافظ: «که نیستی است سرانجام هر چه هست که هست». این مضمون و درونمایه دلپسند شاعرانه و حکیمانه همان است که در ساقی‌نامه‌های خواجو و خواجه آمده و خواندنش مایه تأثر و تحیر و تفکر هر خواننده صاحب‌دل و اندیشه‌ور است.

در ساقی‌نامه خواجو نامهای پادشاهان و بزرگان دوران باستان بیست و یک بار (صرف نظر از موارد تکراری) آمده است بدین ترتیب: پیروز یا فیروز، بهروز (سردار)، جمشید، جم، گودرز، طوس، منوچهر، بوذرجمهر، نوشیروان، زال، دستان، کاووس کی، پیران، سیاوش، بیژن، بهمن، فریدون، دارا، کیقباد، اسکندر و شیرین.

شمار چنین نامهایی بدون توجه به مکررات در ساقی‌نامه حافظ یازده تاست که شش تا از

آنها در ساقی نامه خواجه هم آمده است، بدین ترتیب: جم، جمشید، کاووس کی، پیران، فریدون، سکندر و بقیه که تنها در ساقی نامه حافظ آمده بدین قرار است: کیخسرو، افراسیاب، شیده، سلم، تور، زردشت، پرویز و بارید.

گفتنی است که شمار این نامها در دیوان اشعار^۱ (غزلهای) خواجه چهل و دو است که چهارده یا پانزده تا از آنها در ساقی نامه آن شاعر نیز آمده است بدین ترتیب: گودرز، طوس، انوشیروان، زال، کاووس، پیران، سیاوش، بیژن، بهمن، فریدون، دارا، کیقباد، اسکندر و شیرین. نام سه تن از پیامبران سامی در ساقی نامه خواجه و نام دو تن از ایشان در ساقی نامه حافظ آمده است. در نخستین: سلیمان و عیسی و خضر و در دومی نوح و زردشت.

مرحوم احمد سهیلی خوانساری در مقدمه خود بر دیوان اشعار خواجه نوشته است: «در ساقی نامه خواجه ابیاتی می باشد که بی کم و کاست در ساقی نامه خواجه هست^۱». سخن سهیلی خالی از مبالغه نیست و شاید حاصل مطالعه ساقی نامه های حافظ بوده که چنان که گذشت شمار بیت های پاره ای از آنها را به بیش از دویست بیت رسانده اند. اما نتیجه سنجش و مقابله بنده در این باره به قراری است که هم اکنون شرح می دهم: خواجه گوید: بده ساقی آن جام جمشید را / شب تیره رخشنده خورشید را (بیت ۱۰). حافظ راست: بده ساقی آن می کزو جام جم / زند لاف بینائی اندر عدم (بیت ۷). ایضاً: بده ساقی آن می که عکسش ز جام / به کیخسرو و جم فرستد پیام (بیت ۳). خواجه: که این چرخ زن چرخه آبنوس / بسی یاد دارد چو گودرز و طوس / کسی کو زدی کوس بر پشت پیل / ز دندش به ناکام کوس رحیل / (بیت های ۱۲ و ۱۳). حافظ: همان منزل است این جهان خراب / که دیدست ایوان افراسیاب / کجا رای پیران لشکر کشش / کجا شیده آن ترک خنجر کشش / نه تنها شد ایوان و قصرش به باد / که کس دخمه نیزش ندارد به یاد / همان مرحله است این بیابان دور / که گم شد در او لشکر سلم و تور (بیت های ۱۰ - ۱۳). خواجه: برو طی کن این هفت طومار را / قلم درکش این هفت پرگار را (بیت ۱۸). حافظ: بیا ساقی آن آب اندیشه سوز / که گر شیر نوشد شود بیشه سوز / بده تا روم بر فلک شیرگیر / به هم برزنم دام این گرگ پیر (بیت های ۱۹ و ۲۰). خواجه: که می داند از فیلسوفان حی / که جمشید کی بود و کاووس کی (بیت ۳۱). حافظ: بده تا بگویم به آواز نی / که جمشید کی بود و کاووس کی (بیت ۴). خواجه: کدام است جام جم و جم کجاست / سلیمان کجا رفت خاتم کجاست (بیت ۳۲). حافظ: بده ساقی آن می کزو جام جم / زند لاف بینائی اندر عدم (بیت ۷). خواجه: بده ساقی آن آب آتش خواص / کز آن آب یابم ز آتش خلاص (بیت ۳۷). حافظ: بیا ساقی آن آتش تابناک / که زردشت می جویدش زیر خاک / به من ده که در کیش رندان مست / چه آتش پرست و چه دنیا پرست (بیت های ۱۵ و ۱۶).

خواجو: که دوران چو جام از کف جم ربود / که داند که جمشید بود ار نبود (بیت ۵۶). حافظ: بیا ساقی آن می که عکسش ز جام / به کین خسرو و جم فرستد پیام / بده تا بگویم به آواز نی / که جمشید کی بود و کاووس کی (بیت‌های ۳ و ۴ که بیت ۴ پیش از این نیز به مناسبت نقل شد). خواجو: اگر هوشمندی برو مست شو / قدح گیر و در نیستی هست شو (بیت ۸۴). حافظ: چو شد باغ روحانیان مسکنم / در اینجا چرا تخته بند تنم (بیت ۲۵).

در ساقی‌نامه‌های این دو شاعر بزرگ، اشتراک مضامین و اقتباس حافظ از خواجو در همین حدی است که شرح دادیم و باقی می‌ماند شعرهای عرفانی که در این دو مثنوی آمده است و در این باره پس از این سخن خواهیم گفت. مطلبی را که نمی‌توان ناگفته گذاشت اینکه در ساقی‌نامه خواجو، تأثیر رباعیات خیام نیز به خوبی آشکار است:

هر آن پاره‌خشتی که بر منظری است / سر کعبادی و اسکندری است
 هر آن شاخ عرعر که در گلشنی است / نموداری از قد سیمین تنی است
 هر آن گل که در گلستانی بود / سمن عارض دلستانی بود
 به جز خون شاهان در این طشت نیست / به جز خاک خوبان در این دشت نیست
 (بیت‌های ۶۹-۷۲). چنان که می‌دانیم نظیر این نکته‌ها و مضمونها را به آسانی می‌توان در رباعیات خیام یافت از جمله در رباعیات خیام چاپ فروغی به شماره‌های ۱۵، ۳۰، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۴۹ و جز اینها. و اما در باره تأثیر رباعیات خیام و اندیشه‌های خیامی در غزل‌های حافظ جای بحث نیست و در این باره بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند ولی در ساقی‌نامه حافظ بر خلاف ساقی‌نامه خواجو چنین تأثیری را نمی‌توان به دقت و صراحت باز یافت.

و اما معانی عرفانی در ساقی‌نامه‌های خواجو و خواجه. نخست باید به سراغ نظامی گنجوی مقتدای آن دو شاعر برویم که مرحوم وحید، ساقی مذکور در ساقی‌نامه وی را چنان که دیدیم «ساقی روحانی» خوانده است و این قول پُر بی دلیل نیست زیرا در شرفنامه چاپ او چنین آمده است: بیا ساقی از خَم دهقان پیر / می‌ای در قدح ریز چون شهد و شیر / نه آن می که آمد به مذهب حرام / می‌ای کاصل مذهب بدو شد تمام (ص ۷۵). این بیتها در شرفنامه چاپ مسکو نیز آمده است، ص ۶۰).

در باره شعرهای عرفانی خواجو، مرحوم سهیلی خوانساری بر آن است که «در طرز غزل آمیخته به عرفان، خواجو مقدم بر حافظ است.^{۱۱}» این سخن نیز خالی از مبالغه نمی‌نماید زیرا از هنگامی که غزل به صورت یکی از مهمترین انواع شعر فارسی در آمده زیر نفوذ عرفان واقع شده و کمابیش جلوه گاه معانی عرفانی و صوفیانه بوده است. اگر بحثی در میان باشد در ابهام و

ایهام و تأویل پذیری این سنخ افکار است که البته در این مورد هیچ کس به پایه حافظ نمی‌رسد. باری، در ساقی‌نامه خواجه که نود بیت است هشت بیت دارای مضامین صریح عرفانی است. شاعر این هشت بیت را در دو بخش آورده است. بخش اول شامل بیت‌های ۴۶ تا ۴۹ و بخش دوم شامل بیت‌های آخر ساقی‌نامه یعنی بیت‌های ۸۷ تا ۹۰. اینک آن هشت بیت را در اینجا پیایی می‌آورم:

بده ساقی آن خسروانی قدح	که دل را بیفزاید از وی فرح
مراد از قدح، باده سردی است	و زان باده، مقصود ما بیخودی است
که بر بام نُهَقَبَةُ بی‌ستون	توان شد، گر از خود توان شد برون
ز خود درگذر تا رسی در خدا	که چون در فنائی، رسی در بقا
ره خاکروبان میخانه روب	در دردنوشان فرزانه کوب
مگر آب آتش خواصت دهند	به مستی ز هستی خلاصت دهند
به جامی، برون آوردت ز خویش	به نوشی، رهائی دهندت ز نیش
که خواجه که در عالم جان رسید	چو از خود برون شد به جانان رسید

در باره شعرهای خواجه دو مطلب دیگر باقی است. یکی اینکه به قول مصحح دیوان اشعار او: «در اشعار خواجه بیش از هر شاعری خمیریات دیده می‌شود» اما شعرهایی هم دارد که در آنها پرهیز از می و میکده را سفارش می‌کند: «مرا ز میکده پرهیز کردن اولیتر / که گفته‌اند به پرهیز به شود رنجور^{۱۲}». دیگر آنکه خواجه بر خلاف نظامی و حافظ مغنی‌نامه ندارد و نامی از مغنی نمی‌برد و به همان ساقی که «باده سردی» می‌دهد بسنده می‌کند.

برویم بر سر ساقی‌نامه حافظ. در اینجا نیز هشت بیت پایان ساقی‌نامه (نه مغنی‌نامه) دارای مضامین صریح عرفانی است. این بیتها (شماره ۲۳ - ۳۰) پیایی آمده است نه در دو بخش؛ چنان که در ساقی‌نامه خواجه دیدیم و اینک آن هشت بیت:

بده ساقی آن می که شاهی دهد	به پاکی او دل گواهی دهد
می‌ام ده مگر گردم از عیب پاک	برارم به عشرت سری زین مغاک
چو شد باغ روحانیان مسکنم	در اینجا چرا تخته‌بند تنم
شرابم ده و روی دولت ببین	خرابم کن و گنج حکمت ببین
من آنم که چون جام گیرم به دست	ببینم در آن آینه هر چه هست
به مستی دم پارسائی زنم	دم خسروی در گدائی زنم
به مستی توان در اسرار سفت	که در بیخودی راز نتوان نهفت
که حافظ چو مستانه سازد سرود	ز چرخش دهد رود زهره درود

حافظ به جای «خسروانی قدح» خواجو، از ساقی «می شاهی بخش» طلب می کند: «بده ساقی آن می که شاهی دهد» و البته این می عرفانی «پاک» است: «به پاکی او دل گواهی دهد.» این می پاک (شراباً طهوراً) شاعر را از عیب پاک می کند و نوشیدنش باعث می شود که حافظ که «تخته بند تن»^{۱۳} است در «باغ روحانیان» مسکن کند. از ساقی می خواهد که او را با نوشاندن شراب خراب کند و گنج حکمت ببندد. در واقع، این می نیز مانند می خواجو «می سرمدی» است که بیخودی می بخشد و آدمی را از قید خویشتن بینی و من و ما گفتن می رهاند. در اینجا نیز حافظ مانند خواجو مستی را وسیله ای برای بیخود شدن می داند و می فرماید: که در بیخودی راز نتوان نهفت.



- ۱- دیوان حافظ، جلد دوم، ملحقات غزلیات، قصاید، مثنویات و رباعیات، به تصحیح دکتر پرویز ناتل خانلری، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۲، ص ۱۰۵۱.
- ۲- دایرةالمعارف فارسی «ساقی نامه».
- ۳- دکتر ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد دوم، تهران، ابن سینا ۱۳۴۷، ص ۸۰۶ - ۸۰۷.
- ۴- شرفنامه، به کوشش وحید دستگردی، تهران، علی اکبر علمی، بی تاریخ.
- ۵- اقبالنامه یا خردنامه، به کوشش وحید دستگردی، تهران، ابن سینا، ۱۳۳۵، ص ۴۴.
- ۶- همای و همایون، به تصحیح کمال عینی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
- ۷- همان کتاب، ص ۲۵، بیت ۴ و ۵.
- ۸- دیوان حافظ، جلد دوم، ص ۱۰۵۱.
- ۹- دیوان اشعار خواجو کرمانی، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران، کتابفروشی محمودی، [۱۳۳۶].
- ۱۰- همان کتاب، ص ۱۰.
- ۱۱- همان کتاب، ص ۵۴.
- ۱۲- همان کتاب، ص ۴۶.
- ۱۳- دیوان حافظ، جلد اول، به تصحیح دکتر پرویز ناتل خانلری، غزل شماره ۳۳۴.